

تطبیق نقد جامعه‌شناختی داستان‌های ارض البرتقال الحزین اثر غسان کنفانی و مجموعه فقط عاشق زبان عاشق را می‌فهمد از قاسمعلی فراست

مالک عبدی^{۱*} پروین خلیلی^۲

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه ایلام
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه ایلام.

پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۲

دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۰

چکیده

با توجه به اینکه نقد جامعه‌شناختی ادبیات، محیط جامعه و اثر را بررسی میکند و مهارت ادیب را در انعکاس حوادث جامعه و محیط نشان می‌دهد، این پژوهش بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و براساس مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی، داستان‌های کوتاه غسان کنفانی، نویسنده فلسطینی، و قاسمعلی فراست، نویسنده ایرانی، را از دیدگاه نقد جامعه‌شناختی بررسی کند و از لایه‌لای این نگارش، تصویری از سالهای (۱۹۴۸-۱۹۶۷) جامعه فلسطین و حوادث جنگ تحمیلی ایران (۱۳۵۹-۱۳۶۷) و سالهای بعد از آن در حوزه ادبیات جنگ و دفاع را نشان دهد. هدف از این پژوهش، تبیین رویکرد دوگانه یا گاه هم‌سوی دو مؤلف به مقولات آسیب‌زای اجتماعی و اقتصادی از دیدگاه نقد جامعه‌شناختی است. همچنین این پژوهش می‌کوشد نحوه کاربست عناصر فرهنگی و مؤلفه‌های جریان‌ساز معرفتی نزد دو نویسنده، با تکیه بر نگاه نقادانه آن دو مورد را واکاود. نتایج نشان می‌دهد که هر دو نویسنده با سبکی رئالیستی و انتقادی حوادث و اوضاع سیاسی، تاریخی و اجتماعی جامعه خود را نشان داده و به نیروهای مسلح و نظامی جامعه توجه کرده‌اند و به انتقاد از دخالت عوامل بیگانه در جامعه پرداخته، و نیز به ابعاد مختلف ظهور و بروز شخصیت زنان در بستر جامعه، و اوضاع وخیم اقتصادی و همچنین تضاد طبقاتی فاحش میان مردم توجه داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: نقد جامعه‌شناختی، غسان کنفانی، قاسمعلی فراست، داستان کوتاه معاصر، ادبیات تطبیقی.

۱. مقدمه

ادبیات آینه تمام نمای جامعه است که اوضاع و احوال جامعه و اندیشه و افکار نویسنده را منعکس می‌کند. اشتراک میان جامعه‌شناسی و ادبیات باعث شده که صاحب‌نظران برای دستیابی به اوضاع جامعه، به پژوهش در این دو زمینه علاقه‌مند شوند و دامنه آن را گسترش دهند. «سعی دانش مزبور بر این است که تصویر منظم و کاملی از تحول و تکامل جامعه به دست دهد و با شناختن و شناساندن جامعه و ویژگی‌های حیات اجتماعی و افزودن بر نگرش و دید علمی انسان‌ها درباره جامعه و سیر تکامل آن بر شتاب حرکت اجتماعی بیفزاید» (ترابی، ۱۳۸۲: ۴). نقد جامعه‌شناختی^۱ به درونمایه و محتوای اثر نویسنده توجه می‌کند. جورج لوکاج^۲، از ناقدان این حوزه، در قرن بیستم انقلاب بزرگی در این زمینه پدید آورد و لوسین گلدمن^۳ با استفاده از اندیشه‌های او و نگرش جامعه‌شناختی خود روش نوینی را بنا نهاد که «ساخت‌گرایی تکوینی» نامیده شد و به واسطه آن پیشرفت چشمگیری در مطالعات و پژوهش‌های جامعه‌شناسی ادبیات به وجود آمد (گلدمن، ۱۳۸۰: ۵۳-۶۰).

غسان کنفانی، از برجسته‌ترین داستان‌نویسان معاصر فلسطینی، نقش به‌سزایی در تکامل و پیشرفت داستان کوتاه ادبیات معاصر فلسطین داشته و از برندگان اول جایزه در این زمینه است. فضل النقیب در باب داستان‌نویسی غسان می‌گوید: «او داستان فلسطینی‌ها را می‌نوشت؛ اما بعدها خودش در این داستان‌ها روایت شد» (کنفانی، ۱۳۹۱: ۱۳)؛ و قاسمعلی فراست نیز از نویسندگان حوزه جنگ و دفاع مقدس در ایران است که آثار پرباری آفرید. مجموعه داستان کوتاه فقط عاشق زبان عاشق را می‌فهمد این نویسنده در سال ۱۳۹۳ به مرحله نهایی شانزدهمین دوره جایزه کتاب سال دفاع مقدس در گروه کتاب‌های رمان و داستان کوتاه راه یافت و نامزد دریافت جایزه شد. داستان‌های این مجموعه، مسائل اجتماعی و زندگی بعد از دوران دفاع مقدس و جنگ تحمیلی و رابطه نسل امروز با ارزش‌های انسانی آن دوران را نشان می‌دهد.

این پژوهش برآن است تا با روش ساخت‌گرایی تکوینی لوسین گلدمن و براساس چارچوب مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی^۴ است تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. وجوه اشتراک و افتراق داستان‌های کوتاه نامبرده در زمینه نقد جامعه‌شناسی کدام است؟



۲. اوضاع و شرایط مختلف شخصیت‌های داستان‌ها چه تأثیری نسبت به جامعه در آنان ایجاد کرده است؟

۲. فرضیه‌های تحقیق

۱. به نظر می‌رسد در سطح اجتماعی، دو نویسنده به آسیب‌های اقتصادی جامعه نگرشی جدی داشته و فراست به مسائل دنیای مدرن، فاصله طبقاتی و پیامدهای آن همچون تنهایی، احساس حقارت و تشتت فکری نیز می‌پردازد.
۲. چنین استنباط می‌شود که مقام شهید و شهادت، مقوله دینباوری و جلوه‌های عالم معنویت، تصویر دردهای درونی انسان، جلوه حساس و ویژه‌های نزد هر دو نویسنده دارد. البته غسان رویکردی کاوشگرانه به افسردگی‌های انسان معاصر و آوارگی‌های او نیز دارد.
۳. در حوزه ادبیات جنگ و مقاومت، هر دو نویسنده با واقع‌گرایی انتقادی، اوضاع و حوادث تاریخی - اجتماعی جامعه خود را با بیانی صمیمی، و البته آشکار و شفاف نشان می‌دهند.

۳. پیشینه پژوهش

در باب بررسی جامعه‌شناختی آثار ادبی، به خصوص ادبیات داستانی، پژوهشگران آثار بیشماری پدید آورده‌اند؛ از جمله «رویکرد جامعه‌شناختی رمان زلال طاهر وطار براساس الگوی لوسین گلدمن» (صلاح‌الدین عبدی، فصلنامه لسان مبین، س ۳، ش ۷، ۱۳۹۱) «نقد جامعه‌شناختی رمان سال‌های ابری علی‌اشرف درویشیان» (عبدالحسین فرزاد و صبا پژمانفر، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ش ۴، ۱۳۸۹). همچنین پژوهش‌های انجام‌شده درباره غسان، نویسنده نامدار فلسطین، و شاهکارهای ادبی او بیشتر حول چگونگی کارکرد راوی در شیوه روایت‌گری و نیز بررسی عنصر زمان است که به ذکر چند مورد اکتفا می‌شود: کارکرد راوی در شیوه روایت‌گری رمان رجال فی الشمس» از صلاح‌الدین عبدی، رابطه زمان و تم در روایت سرزمین غم‌زده پرتقال ۱۳۹۲، شماره ۸، سال ۴ از گودرزی لمراسکی و روشنیپور، دراسة فی روایة ما تبقى لکم لغسان، ۱۳۸۹ از سعیده میرحق لنگرودی. درباره آثار داستانی قاسمعلی فراست نیز مقالات و پایان‌نامه‌هایی به رشته تحریر درآمده که بیشتر درباره رمان

نخل‌های بیسر است و اثری مستقل در تحلیل و پژوهشِ رمان مورد بحث در مقاله یافت نشد. از نمونه این آثار می‌توان به مقاله «سبک زندگی در داستان‌های "نخل‌های بی‌سر" و "عشق در منطقه ممنوع" اثر محمد حنیف اشاره کرد که در فصلنامه مطالعات سبک زندگی، سال دوم، شماره ۴ تابستان ۱۳۹۲ به چاپ رسیده است. پایان‌نامه کارشناسی ارشد الأدب القصصی المقاوم فی فلسطین و ایران من خلال أم سعد لکنفانی و نخل‌های بیسر لقاسمعلی فراست نیز در سال ۱۳۹۱، به راهنمایی رضا ناظمیان و مشاوره محمود بشیری توسط مسلم گرجی در دانشگاه علامه طباطبائی به دفاع رسیده است. پایان‌نامه بررسی عناصر داستان در رمان‌های جنگ (با استناد به آثاری چون: "نخل‌های بیسر" قاسمعلی فراست، زمستان "۶۲ اسماعیل فصیح، "باغ بلور" محسن مخملباف نیز در سال ۱۳۸۹ توسط اقدس مهرانپور و به راهنمایی علی نوری و مشاوره محمدرضا روزبه در دانشگاه لرستان دفاع شده است. اما چنانچه پیداست پژوهشی به‌طور خاص و با رویکرد نقد جامعه‌شناسی ادبیات در داستان‌های کوتاه قاسمعلی فراست و غسان جدا یا همزمان، نقد و تحلیل نشده است. در این پژوهش داستان‌های کوتاه از نویسندگان مورد نظر نقد خواهد شد.

۴. تطبیق داستان‌های کوتاه مورد نظر از دیدگاه جامعه‌شناختی

۴-۱. نقد عوامل بیگانه در جامعه

داستان‌های کوتاه غسان کنفانی مورد بحث در این پژوهش که از مجموعه داستانی أرض البرتقال الحزین انتخاب شده است، تقریباً بین سالهای (۱۹۴۸-۱۹۶۷) رخ داده‌اند و لحظات مهم و پراشوبی از رویدادهای قرن بیستم فلسطینی‌ها را نشان می‌دهند؛ زیرا سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل پایه‌ریزی شد و در ژوئن ۱۹۶۷ با تهدیدی جدی علیه آرمانهای فلسطین به جنگ شش‌روزه مبدل شد. اتفاقاتی که مهاجرت و آوارگی گسترده فلسطینی‌ها از خاکشان و شروع سال‌های تبعید را به همراه داشت (الغنوشی، ۱۳۷۰: ۸-۹) و نیز داستان‌های کوتاه فارسی مورد بحث، بیشتر از سال‌های جنگ تحمیلی (۱۳۵۹-۱۳۶۷) بین ایران و عراق و همچنین سال‌های پس از آن سخن به میان آورده است و حال و احوال جانبازان و شهیدان، بازگشت رزمندگان به میهن و... را نشان می‌دهد. در بیشتر آثار قاسمعلی فراست، از نویسندگان نسل انقلاب و پس از



آن، انقلاب و جنگ و ارزش‌های معنوی جلوه خاصی دارد و فرهنگ اصیل این حوزه را حفظ و منتقل می‌کند. با توجه به ادبیات جنگ و ادبیات مقاومت - که هر دو زیرمجموعه ادبیات سیاسی و متعهد هستند - بیشتر آثار هر دو نویسنده در این حوزه ادبی، نکات مشترکی با هم دارند و هر دو از وجود عوامل بیگانه در جامعه انتقاد می‌کنند.

غسان تجاوز صهیونیست‌ها و ملت‌های استعمارگری چون آمریکا و انگلیس را عامل فقر و بدبختی و آوارگی فلسطین و دیگر کشورهای اسلامی می‌داند و آنان را به باد انتقاد می‌گیرد و فراست نیز از جنگ بین ایران و عراق سخن می‌گوید و تجاوز عراق را عامل آشفتگی و فشار بر ایران می‌داند. هر چند او سربازان عراقی را نیز شهید می‌داند؛ زیرا عامل اصلی این تجاوز و جنگ‌های هشت سال، در واقع آمریکا و کشورهای متجاوز بودند که مسلمانان کشورهای اسلامی را به جان هم می‌اندازند.

۲-۴. ضرورت توجه به نیروی مسلح و نظامی جامعه

جامعه‌شناسی در ادبیات، ارتباط فرد با محیط را بررسی می‌کند. از شخصیت‌های مورد توجه در داستان‌های دو نویسنده، مسلحان نظامی‌اند که نگاهدار کل جامعه در برابر تجاوزها هستند. آنها را نماد اقتدار و حافظ امنیت جامعه می‌دانند؛ زیرا آسیب‌پذیری این گروه، باعث از بین رفتن اعتماد به نفس عمومی و تهدید نظامی از سوی دشمن می‌شود. غسان این توجه و اعتماد را در داستان کوتاه «لا شیء» از مجموعه داستانی ارض البرتقال الحزین به تصویر می‌کشد. این داستان کوتاه از زبان راوی دانای کل روایت شده و داستان ماجرای مردی نظامی است که برای دفاع از وطنش در سرزمین اشغالی، به خاطر شلیک گلوله به دو نفر از دشمنان، از طرف جامعه ملقب به دیوانه شده و او را به تیمارستان می‌برند. داستان گفت‌وگویی است بین شخصیت داستان و پرستار و حکایت‌گر شدت عصبانیت شخصیت داستان به خاطر درک نشدنش از طرف دکتر و پرستاران است. دکتر او را به خاطر این کار دچار ضعف اعصاب می‌داند: «کانت تلک هی المرءة الأولى الّتی سمعَ فیها هذا الإصطلاح: إنْهیار عصبی»^۵ (کنفانی، ۱۹۷۸: ۵۸) و این چیزی است که او را می‌آزارد؛ زیرا حتی دکتر به حقیقت او پی نبرده است: «وقفَ هُنیئَه، لم یکن متأكداً من أی شیء، ثم عاد فسأل مرةً أخرى لمُجرد أنه لا یعرف ماذا یتعین علیه أن یقول:

- اینهیار عصبی... هُنا؟^۶ (همان، ۵۸)؛ اما این فرد نظامی، ضعف اعصاب را در سینه‌اش می‌داند، نه در مغزش؛ زیرا سینه‌اش از کینه و نفرت نسبت به متجاوزان انباشته است و این نفرت بر سینه‌اش سنگینی می‌کند تا اینکه او برای سبک شدن و انتقام، دست به شلیک گلوله به سرزمین اشغالی می‌زند: «صحيح إنه اینهیار عصبی... ولكنهُ ليسَ هُنا ... - أينَ إذن؟... - أشار إلى صدره و قالَ بهُدوء: هُنا ...»^۷ (همان، ۵۹). شخصیت داستان در برابر پرستار، که می‌گوید دو نفر را کشته، پاسخ می‌دهد که کار را عمداً انجام داده است: «و أينَ المفاجأة؟ حينما يطلق المرء رصاصاً فإنه يطلقه على شيء ما...»^۸ (همان، ۶۱).

فراست نیز در داستان کوتاه «گواهی» در برابر جانبازان جبهه موضع می‌گیرد. این داستان حکایت سربازی شیمیایی است که گرفتن سابقه جبهه و گواهی درصد جانبازی را خلاف اعتقاداتش می‌دانسته به همین دلیل در آزمون استخدامی پذیرفته نشده است: «صف تندتند جلو می‌رود؛ اما تو هنوز دل دل می‌کنی که بگویی یا نه. او می‌گوید بگو و تو هنوز برای گفتن بی‌میلی... پشیمان می‌شوی. می‌خواهی بگویی «اگر نمی‌کردم، اعزام نمی‌شدم» مدارکت را تند برمی‌داری و از مرد و میز دور می‌شوی.» (فراست، ۱۳۹۲: ۱۴۳-۱۴۹). شخصیت داستان در برابر پرسش از او درباره درصد جانبازی‌اش حس بدی داشته و دچار ریا و حماقت می‌شود. فراست در این داستان از درک نشدن جانبازان و رزمندگان در جامعه و بین قانون‌گذاران انتقاد می‌کند و جامعه و ملت را به توجه درباره شرایط و زندگی این افراد فرامی‌خواند.

۳-۴. جایگاه زنان

زنان در هر دو مجموعه داستانهای کوتاه نامبرده، شخصیت‌هایی مثبت و نقشی پررنگ و برجسته دارند. آنها اغلب ستم‌دیده و زحمت کشاند که بعد از شهادت همسر، بار سنگین مسئولیت زندگی و فرزندان را به دوش می‌کشند. در محیط‌های اجتماعی و فرهنگی نیز فعالیت دارند؛ اما بیشترین نقش‌شان در خانه و خانواده است. در داستان‌های غسان، بیشتر زنان محروم، آواره هستند و سراسر زندگی‌شان آکنده از رنج و اندوه است که حسرت وطن را در قلب‌شان دارند. آنها در داستان‌ها کاربردی نمادین داشته و به عنوان رمزی از وطن و سرزمین فلسطین هستند. غسان زن و وطن را با خصیصه مورد تجاوز واقع شدن، به هم پیوند می‌دهد. قهرمان



داستان‌های غسان، گاه مادری فلسطینی و داغ‌دیده است که جان فرزندان عزیزش را نثار وطن می‌کند؛ مانند شخصیت أم سعد در همین داستان: «و فجأة رأيتها جالسة هناك، عجوزاً قوية، اهترأ عمرها في الكدح الشقي. كانت كفها مطويتين على حضنها. و رأيتها هناك جافتين كقطعتي حطب، مشقتين كجذع هرم»^۹ (کنفانی، ۱۹۷۸: ۲۶۰). در داستان «ورقه من رمله» شدت دلسوزی مادر در برابر فرزند خود به نمایش گذاشته شده است: «كنت أرى أيضاً كيف كانت أُمي تنظر باتجاهي و هي تبكي بصمت»^{۱۰} سقوط زن در آثار غسان نمادی از سقوط فلسطین پس از تجاوز اسرائیل است؛ درحالی‌که زن در داستان‌های فراست، معمولاً همسر جانبازان و شهیدان هستند که محرومیت و معلولیت همسرشان در راه رضای خدا را می‌پذیرند؛ مانند آنچه در داستان «مزه انار» فراست از زبان آقای حسینی شخصیت داستان آمده است، وقتی که شرط حلال کردن انار از کیمیا (رزمنده) را ازدواج او با دختر مطلقه و نابینایش قرار می‌دهد، وفاداری زنان نسبت به معلولیت همسران‌شان را چنین به رخ او می‌کشد: «اینهمه دختر ایثار کردن و اومدن با هم‌رزمای نابینای شما زندگی می‌کنند. حالا این بار شما که به اسم ایثارگر می‌شناستون، ایثار کنین و با یه دختر نابینا زندگی کنین» (فراست، ۱۳۹۲: ۱۰۷). یا مانند آنچه در داستان «دو غریبه، دو آشنا»ی فراست آمده، او دو مادر شهید و دلسوز و نهایت درد و دلتنگی آنان برای فرزندشان را به نمایش می‌گذارد. زنان گاهی در جبهه همچون برادرانشان حضور دارند و دست به مقاومت و فعالیت می‌زنند.

۴-۴. فرهنگ شهید و شهادت

موضوع ایثار و شهادت در ادبیات عرب، تاریخ و فرهنگ ما جایگاه والایی دارد و دفاع مقدس و مقاومت فلسطین سبب رواج این فرهنگ شد. ترویج فرهنگ شهادت در داستان‌های دو نویسنده آشکارا دیده می‌شود. کنفانی در داستان «قتیل من الموصل»، شهادت «معروف» قهرمان اصلی داستان را با حالتی احساسی و رمانتیک چنین بیان می‌کند: «كان يبدو في وضعه ذاك كأنه حفار حيل بينه وبين أن ينقب أعماق الأرض، فانحنى يشمها... كأنه طير قصت أجنحته فسقط... كأنه جراد منه كة بعد رحلة قاسية سقطت ميتة شاطئ جاف يابس...»^{۱۱} (کنفانی، ۱۹۷۸: ۵۹). نویسنده شهادت معروف را به خاطر تواضع و تعظیمش، به کاونده زمین هنگام کاوشگری

تشبیه کرده است؛ و نیز به پرندۀ شکسته بال و ملخ خسته و تفتیده بر ساحل تشبیه می‌کند. او همچنین در داستان «ورقة من الرملة» «شهادتِ فاطمه دختر ابوعثمان را با هنرپردازی تمام، به روش جریان سیال ذهن از زبان راوی داستان چنین بیان می‌کند: «و نظرتُ إلى فاطمة، مدلی رأسها إلى الأمام، و نقاط من الدم تتلاحق هابطة خلال شعرها الأسود إلى الأرض البنية الساخنة»^{۱۲} (همان، ۲۴).

فراست نیز در داستان دو غریبه، دو آشنا شهادت سربازان ایرانی و عراقی در جنگ دفاع مقدس را می‌ستاید و هر دو را شهید می‌خواند. داستان تصویرگر برخورد دو زن عرب و ایرانی در بارگاه امام رضا^(ع) است که پسر هر دو در جنگ ایران و عراق کشته شده‌اند و هر دو پسرشان را شهید می‌خواند (فراست، ۱۳۹۲: ۲۴-۲۹). این داستان به دلیل نداشتن پیرنگ داستانی قابل قبول و مشخص نشدن شخصیت اول داستان و اینکه هیچ مشکل و گره خاصی بر سر راه شخصیت‌ها نیست، آن را به یک (طرح) تبدیل کرده است و داستان فقط حالات و رفتار و عمل دو شخصیت داستان را توصیف می‌کند. نویسنده به بن‌مایه داستان نظر داشته است، اینکه فرزندان شهید هر دو مادر، از شیعیانی بوده‌اند که در جنگی ناخواسته برابر هم قرار گرفته‌اند و به شهادت رسیده‌اند در حالی که مسببان جنگ کسانی دیگر بوده‌اند. فراست هر دو مادر ایرانی و عراقی را حق به جانب دانسته، بر هر دو دل می‌سوزاند.

۴-۵. بازتاب تحولات اجتماعی

هر دو نویسنده توجه خاصی به محیط اجتماعی دارند و همه حوادث را از دیدگاه واقعیت‌های محیط بررسی می‌کنند. آنان در داستان‌هایشان، فشارهای روحی را ناشی از حوادث و تحولات اجتماعی اطراف شخصیت‌ها می‌دانند که بر آنان تحمیل می‌شود. غسان در داستان‌هایش، درد و فشارهای روحی انسان را ناشی از ظلم و ستم‌های وارد بر آنان، رنج‌ها، شهادت، آوارگی‌ها و دربه دری‌ها بیان می‌کند. قهرمان‌های داستان‌های غسان در گیرودار جامعه آشفته خود، دچار بحران روحی شدیدی هستند؛ اما از لحاظ ظلم‌ستیزی، روحیه‌ای سرکش و طغیان‌گر دارند؛ مانند داستان «الأفق وراء البوابة» که کنفانی عامل فشار روحی و افسردگی جوان را تجاوز یهود و شهادت خواهرش می‌داند که باعث می‌شود سال‌ها در رنج و تنهایی زندگی کنند و از



خانواده‌اش دور شود: آلام درونی شخصیت‌های داستان «ارض البرتقال الحزین و ورقه من غزه» ناشی از آوارگی و مهاجرت اجباری آنان از طرف رژیم صهیونیستی است: «غزه هذه أضيق من نفس نائم أصابه كابوس مريع بأذقتها الضيقة، ذات الرائحة الخاصة، رائحة الهزيمة و الفقر، و بيوتها ذوات المشارف النائثة...»^{۱۳} (کنفانی، ۱۳۷۸: ۳۵).

فراست نیز آلام درونی را به خاطر شهادت و عروج شهیدان، جانبازان، بازنگشتن رزمندگان، ناکامی در عشق و ... می‌داند. آلام درونی نیما در داستان عشق در منطقه ممنوع، ناشی از فاصله طبقاتی و ناکامی در عشق است. فشار روحی دو زن در داستان دو غریبه، دو آشنا ناشی از شهادت فرزندان دو طرف است؛ اما جنبه تفاوت فشار روحی در داستان «هر کس گمشده‌ای دارد» از فراست در مقایسه با داستان‌های غسان در این است که فراست درد روحی را ناشی از دنیای ماشینی و ربات‌ها و ابزارهای خودکار و سیستماتیک و در یک کلام ناشی از نتایج منفی دنیای مدرنی می‌داند که بر زندگی انسان مسلط شده‌اند و امور آن را برعهده می‌گیرند. فراست در اینجا دنیای سرد و بیروح انسان و تحولات اجتماعی عصر جدید و ورود به دنیای مدرن را نشان می‌دهد که روح انسان زیر ابزارهای ماشینی و ربات‌ها که هیچ درک و احساسی ندارند، نابود می‌شود. داستان «هر کس گمشده‌ای دارد» روایتی خطی داشته و براساس توالی زمان روایت می‌شود.

این داستان جریان اعتصاب کارگران کارخانه‌ای است که مدیر، ربات‌ها را به جای آن‌ها به کار می‌گمارد و به خاطر سود خوبی که به دست می‌آورد، حقوق کارگران بیکار را نیز پرداخت می‌کند. سرانجام مدیر راننده خود را نیز از کار اخراج می‌کند و به جایش رباتی می‌آورد که طبق برنامه اتوماتیک‌وار، مدیر را به هر جا که خواست می‌رساند: «با رفتن راننده، مدیر تنها شد. پا به کارخانه که می‌گذاشت، او بود و صدای غژاژ و چلق‌چلق ربات‌ها ... که روح مدیر را می‌گذاخت و بر تنهایی‌اش می‌افزود و حس می‌کرد صدایش در صدای رفت و آمد ربات‌ها خفه می‌شود» (فراست، ۱۳۹۲: ۱۸). در پایان داستان مدیر که برای سرکشی به کارخانه می‌رود، توسط سیستم خودکار امنیتی، که توسط خود مدیر کار گذاشته شده، کشته می‌شود و کارخانه به دست ربات‌ها می‌افتد. حتی مدیر نیز احساس پوچی و تنهایی کرده، مثل اینکه چیزی را گم

کرده است: «دنبال گمشده‌ای بود؛ گمشده‌ای که نه می‌دانست چیست و نه اینکه کجاست! هیچ‌جا احساس آرامش نمی‌کرد» (همان، ۱۸-۱۹).

۴-۶. آسیب‌های اقتصادی جامعه

گلدمن می‌گوید: «نویسنده متعلق به یک طبقه اجتماعی است و خواه‌ناخواه جهان‌بینی همان طبقه را بازتاب می‌دهد؛ پس اثر هنری را درحقیقت یک نفر نمی‌آفریند، بلکه یک طبقه آن را می‌سازد» (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۹۲)؛ پس طبقه نویسنده همان است که در اثرش بازتاب دارد. در ادبیات عرب، «بر اساس آمار رسمی، نود درصد محصلان عرب مدارس را بین چهارده تا پانزده سالگی ترک کرده و به جست‌وجوی لقمه‌ای نان رفته‌اند و تنها ده درصد از محصلان عرب موفق به گرفتن دیپلم متوسطه شده‌اند» (کنفانی، ۱۳۵۶: ۱۶-۲۷). غسان نیز از این فقر و نداری و قتل و غارت و جنایات یهود در دهکده‌ها به‌خصوص «دیر یاسین» پرده برمیدارد و یهودیان را عامل فقر و بدبختی ملت مظلومش می‌داند و آنان را به باد انتقاد می‌گیرد. داستان‌های غسان از دید کودکان فلسطینی و از طریق نویسنده‌ای روایت می‌شود که خود در اردوگاه‌ها، معلم آموزش و پرورش این کودکان بوده است. در طول این مدت، این واقعیت تلخ برای غسان آشکار شد که بسیاری از شاگردان جوان و باهوشش به خاطر درد و خستگی‌های ناشی از کارهای روزمره، در کلاس درس خواب هستند. او این واقعیت تلخ را در داستان کعک علی‌الرصیف تصویر می‌کند. راوی در این داستان، درحال عبور از کوچه‌ی خطرات کودکی‌اش است که سال‌ها پیش متعلق به او و شغل او بوده و ناگهان شاگرد خود را آنجا مشغول کار می‌بیند. این پسرک فلسطینی آواره، قهرمان داستان است که به خاطر فقر، روزها درس می‌خواند و شب‌ها کار می‌کند. این داستان از شرایط و خیم اقتصادی نیز سخن می‌گوید که مردمان در وضعیت پایین اقتصاد قرار داشته و از فقر و محرومیت رنج می‌برند. پسر بچه که شخصیت اصلی داستان است، نماینده تمام کودکانی است که در کشورهای اشغالی با فقر و گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کنند. غسان از این طریق، درد و فقر جامعه‌اش را چنین تصویر می‌کند: «لقد كان الصف كله مزيجاً من عدد كبير من أشباه حميد، صغار ينتظرون بفارغ الصبر صوت الجرس الأخير كي يمشوا أنفسهم إلى أذقة مترامية في مجاهل الدمشق الكبيرة يُصارعون



الغروب من أجل أن يكسبوا العشاء...»^{۱۴} (کنفانی، ۱۹۸۷: ۴۵). اما در داستان‌های فراست، شیوه زندگی شخصیت‌ها باتوجه به سبک‌های مختلف زندگی، در سطح متوسط اقتصادی و سطح سنتی اجتماعی قرار دارند. نویسنده وضعیت اقتصادی را تا حدودی عادی تصویر کرده و فقط از تفاوت‌ها می‌گوید. بیشترین صبغه آسیب اقتصادی در داستانهای فراست به‌شکل فاصله طبقاتی بروز پیدا کرده است و فاصله طبقاتی در جامعه، پیامدهایی همچون تنهایی، احساس حقارت، تشنگی فکری و... را به همراه دارد. فراست در داستان «عشق در منطقه ممنوع» فاصله طبقاتی ناشی از اقتصاد نابرابر و وضعیت خانوادگی متفاوت بین خانواده «نیما» و معشوقش «وفا لارستانی» را تصویر می‌کند که خواهان آغاز زندگی مشترک با هم هستند؛ ولی فاصله طبقاتی مشکل سر راهشان محسوب می‌شود؛ یعنی نویسنده در داستان، موقعیت رزمنده و جانبازی (نیما) را روایت می‌کند که پدرش از سرداران جنگ تحمیلی است؛ و خانواده معشوقش (وفا) از سرمایه‌داران معروف تهران‌اند که وقتی متوجه علاقه نیما به وفا می‌شوند، از او می‌خواهند با پدر، مادر و درنهایت با خاله او دیدار کند تا آنان درباره این وصلت نظر بدهند. خاله نظر منفی می‌دهد و مادر به این وصلت راضی نیست. زاویه دید در این داستان «من راوی» است. با این تفاوت که نیما درباره عشق خود به وفا فصل‌هایی از داستان را روایت می‌کند و وفا نیز در ابراز علاقه‌اش روایت فصل‌هایی از داستان را به دوش می‌کشد. نیما از این وضعیت احساس حقارت کرده می‌گوید: «خدایا، نمی‌شد کسی رو سر راه من می‌داشتی که از طبقه خودم بود و این جور اذیت نمی‌شدم؟» (فراست، ۱۳۹۲: ۵۱).

۴-۷. تصویر رئالیستی محیط جامعه

«ادبیات بیان حال جامعه است و وضع موجود جامعه را در هر دوره‌های بازمی‌تاباند. همچنان‌که برخی دیگر، ادبیات را نسخه بدل زندگی و آن را در حد مدارک اجتماعی و تصاویر فرضی از واقعیت‌های اجتماعی می‌دانند» (ولک و همکاران، ۱۳۸۲: ۱۱۰). بر این اساس، داستان‌های غسان تصویری از واقع‌گرایی اجتماعی است؛ و این سبک ادبی به طور عام در داستان‌های کوتاه و رمان‌های عصر امروز استمرار داشته، «بنای رمان‌نویسی جدید و ادبیات امروز جهان، بر روی واقع‌گرایی رئالیستی نهاده شده است» (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۶۹). غسان نیز که خود شاهد

قتل و کشتار هموطنانش بوده، با دیدی واقع‌گرایانه همه اتفاقات را تصویر می‌کند. او در داستان «ورقة من رمل» که بیانگر ظلم طبقاتی در فلسطین و تصویر صحنه‌های مصیبت‌بار ستم است، شاهد این حقایق بوده و آن را برای خواننده زنده می‌کند. داستان حکایت حال راوی که پسر بچه‌ای است و دستگیری وی و مادرش به همراه فلسطینیان و ظلمی است که از طرف سربازان اسرائیل متحمل می‌شوند و نیز شامل صحنه‌های غارت اموال مردم توسط یهود، قتل ابوعثمان و دختر و همسرش و دیگر فلسطینیان است؛ و همچنین تصویرگر شجاعت و بردباری ابوعثمان در عملیات انتحاری و انتقام‌جویانه است.

این داستان از واقعیتی هولناک سرچشمه گرفته، واقعیتی که بیانگر رفتار وحشیانه صهیونیسم، به دور از حیثیت و شرافت انسانی در برابر انسان معاصر عرب است که اموال مردم را نیز مصادره می‌کند که راوی به روش تک‌گویی و جریان سیال ذهن آن را چنین نقل می‌کند: «و کُنْتُ أرى و أنا واقِفٌ هُناكَ فى منتصفِ الشارعِ الرمادى كيف كان اليهود يفتشونَ عن حلى العجايزِ و الصبايا، و يتزعزعنَها مِنْهُنَّ بعُنفٍ و شراسةٍ، و كان ثمةَ المُجنداتِ سمراواتِ يُمِنُ بنفسِ العملية»^{۱۵} (کنفانی، ۱۹۷۸: ۲۳)؛ و در ادامه از جنایات رژیم می‌گوید: «و رأيتُ بعينى كيف رفسها الجُنْدَى بقدمةٍ، و كيف سقطتِ العَجُوزُ على ظَهرِها و وجهها يَنزِفُ دَمًا، ثُمَّ رأيتُ، بوضوح كبير، يَضَعُ فوهةَ بندقيتهُ فى صدرِها، و يَطلقُ رصاصةً واحدةً...»^{۱۶} (همان، ۲۴).

فراست نیز در داستان‌های کوتاهش، با توجه به تصویر کردن دوران دفاع مقدس، تصویری رئالیستی از درد، حزن و اندوه ناشی از اوضاع نابسامان محیط و نیز عروج رزمندگان به دست می‌دهد؛ مانند آنچه در داستان کوتاه «هر کس کامرانی دارد» تصویر شده است. داستان حکایت حال زنانی دل‌سوز و دردمند است که شوهران‌شان در راه ایمان و عقیده خود و حفظ ملتش جان خود را از دست می‌دهند. آنجا که «نرگس» از شخصیت‌های داستان وقتی با جزع و بیتابی دزدکی برای دیدن همسرش «کامران» به بیمارستان می‌رود، پرستار به او می‌گوید: «تو برای کامرانت دزدکی می‌آیی پای این تخت، من می‌رم پای یک قبر!» (فراست، ۱۳۹۲: ۶۷). هر چند در ادامه کامران نیز جان خود را از دست می‌دهد: «در آمبولانس با شتاب باز می‌شود و برانکارد با هجوم دست‌ها بیرون کشیده می‌شود. کامران روی دست‌ها بالا می‌رود. فریاد نرگس ناگهان در گوش سیما می‌پیچد: «کام...رااااا...ن!» (همان، ۶۸). این حوادث درد و اندوه بازماندگان را در پی



دارد: «نرگس در آغوش زن یله می‌شود و های‌های گریه می‌کند. زن او را در آغوش می‌فشارد. لب به پیشانی داغش می‌گذارد و چشم به رده خونی می‌دوزد که به فاصله افتادن نرگس به زمین، تا کشیدن و زمین‌گیر شدنش در کنار آمبولانس، گله گله آسفالت را سرخ‌رنگ کرده است.» (همان، ۶۹).

۴-۸. ضرورت توجه به جامعه و وطن

فاجعه فلسطین سال ۱۹۴۸ علاوه بر اینکه دگرگونی ریشه‌ای در جامعه عرب برجای نهاد، تکانی از بن در ترکیب اجتماعی عرب فلسطین اشغال شده پدیدار کرد. اکثریت قاطع شهرنشینان هنگام جنگ یا کمی پس از آن، از فلسطین رخت بستند که تکانی سخت در بنیان جامعه عرب فلسطین به وجود آورد؛ زیرا شهرها کانون رهبری سیاسی و فکری به شمار می‌روند (کنفانی، ۱۳۶۵: ۲۵-۲۷). پس از این فاجعه پیشگامان روشنفکر فلسطینی در تبعیدگاه‌ها افراد را به بازگشت به وطن و حفظ جامعه و فرهنگ و ملیت خود فرامی‌خواندند. نمونه بارز این روشنفکران، کنفانی بود که داستان‌هایش حکایت‌گر این واقعیت است. او در داستان «ورقة من غزة» راز درونی دو دوست صمیمی نسبت به جامعه را در نامه‌نگاری به هم برای خواننده فاش می‌کند؛ یعنی داستان حکایت حال راوی در نامه‌نگاری به دوستش است که از وطن خارج می‌شود، برای آسایش به ساکرامنتو^{۱۷} مرکز ایالت کالیفرنیا می‌رود و آنجا منتظر راوی است؛ اما راوی به خاطر علاقه‌اش به سرزمین و خانواده و یاران از رفتن منصرف می‌شود و وطن را به همه خوبی‌های زندگی در سرزمین‌های دیگر ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «لقد غیرت رأیی، فأنا لن أتبعك "إلى حيث الخضرة والماء والوجه الحسن" كما كتبت، بل سأبقى هنا، ولنأبرح أبداً...»^{۱۸} (کنفانی، ۱۹۷۸: ۳۳).

راوی نماد وطن‌پرستانی است که به خاطر سرزمین، دوستان و خانواده خود، حاضر به ترک آن نشده و در برابر اشغال‌گران از جامعه خود دفاع می‌کند و به حفظ فرهنگ و هویت ملی خود می‌پردازد و فرهنگ غربی و بیگانه را رد می‌کند. راوی در ادامه نامه به دوستش، بعد از سخن گفتن از آوارگی و شکست غزه، او را به بازگشت به وطن و پاس‌داشت آن فرامی‌خواند: «هذا الشعور الغامض الذي أحسسته و أنت تغادر غزة... هذا الشعور الصغير يجب أن ينهض

عملاقاً فی أعماقک... يجب أن تبحث عنه كي تجد نفسك... هنا بين أنقاض الهزيمة البشعة...»^{۱۹} (همان، ۳۸).

فراست نیز حفظ وطن و پاسداشت آن را در داستان «مسافر» تصویر کرده است. آنجا که «رشید» شخصیت اصلی داستان به جبهه رفته و به مادرش وعده بازگشت در خرداد را داده است. سرانجام او به شهادت می‌رسد و مادرش در خرداد غافل از شهادت فرزندش، انتظار او را می‌کشد: «مادر فقط به رسیدن رشید فکر می‌کرد و گوشش به حرف هیچ‌کس نبود. رشید گفته بود اول خرداد! این را خیلی پیش گفته بود. یک ماه قبل. مادر حساب کرده و انتظار کشیده بود» (فراست، ۱۳۹۲: ۱۱۳). در دیگر داستان‌ها با توجه به سخن گفتن فراست از جبهه رفتن رزمندگان و نیز عروج آنان، خود گواه نهایت توجه فراست به جامعه است که جان‌فشانی و مبارزه‌طلبی رزمندگان را تصویر میکند و نشان می‌دهد که بازتاب دادن محیط جامعه و تصویر جان‌فشانی افراد برای آن، نزد نویسنده در درجه اول اهمیت قرار دارد.

۴-۹. شخصیت‌ها و قهرمانان

«شخصیت‌های داستان همچون افراد عادی یک بطن شخصیتی دارند که مشخص می‌کند آنها چه کسی هستند و چه انتظاری از آنان می‌رود و در شرایط خاص چه رفتاری خواهند داشت. اگر شخصیت از این بطن تخلف کند، در آن صورت باورپذیر نخواهد بود و رفتارشان از نظر خواننده غیرمنطقی خواهد بود» (سیگر، ۱۳۸۸: ۴۷).

در داستان‌های کنفانی و فراست، شخصیت‌ها و قهرمانان در اشکال و نقش‌های گوناگونی تصویر شده‌اند و با حالات درونی خود و عوامل جامعه‌شناختی محیط خویش تناسب و هماهنگی دارند. با این تفاوت که حالات درونی و نیز جریان سیال ذهن شخصیت‌های داستان غسان نسبت به داستان‌های فراست بیشتر است.

شخصیت‌های اصلی داستانهای غسان که اغلب کودکان هستند، به رغم قربانی شدن در ساختارهای قدرتمند که بر جهان سیاسی و اقتصادی سلطه دارند، با پذیرش نقش‌های جدید برای داشتن آینده‌ای جدید در مبارزات شرکت می‌کنند. غسان علاوه بر سخن از دلاوری کودکان، در داستان «ورقه من غزه» از کودکان و نسل آنها و آوارگی‌های آنان سخن به میان



می‌آورد که طعم تلخ درد و گرفتاری‌ها را می‌چشند: «لقد إعتدت أن احب ناديا، اعتدت أن احب كل ذلك الجيل الذي رضع الهزيمة والتشرد، إلى حد حسب فيه أن الحياة السعيدة ضرب من الشذوذ الاجتماعي...»^{۲۰} (کنفانی، ۱۹۷۸: ۳۶)؛ اما بیشتر شخصیت‌ها و قهرمانان داستان‌های فراست را بزرگسالان تشکیل می‌دهند و کودکان نقش کم و ناچیزی دارند و کمترین سخن از کودکان در میان است. قهرمانان در داستان‌های فراست بیشتر رزمندگانی مقاوم و نستوه در میدان‌های نبرد هستند؛ مانند شخصیت «کیمیا» در داستان مزه انار، «رشید» در داستان مسافر، «کامران» در داستان هرکس کامرانی دارد و... هر دو شخصیت‌های داستان‌ها جنبه‌های عملی و ساختاری مشترکی در محیط جامعه را ایفا می‌کنند و بُعد اجتماعی و محیطی شخصیت‌ها با جنبه‌های درونی آنان تناسب و هماهنگی دارد.

۴-۱۰. دین‌باوری و جلوه‌های عالم معنویت

گذشته از جاذبه خاص، موضوع جنگ که هم اکنون جای خاص خود را در ادبیات داستانی گشوده است، با توجه به شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه ما، دین‌باوری و باورهای معنوی یکی از موضوعات مهمی است که در بیشتر نوشته‌های داستانی در کنار ادبیات ویژه جنگ جلوه خاصی یافته است. هر دو نویسنده یعنی غسان و فراست، برای یادآوری ابعاد معنوی و الهی و سوق دادن خواننده به سمت معنویات، داستان‌هایشان را با معنویات پیوند می‌دهند، به استقبال این دنیای شیرین می‌روند و از آن سخن می‌گویند. غسان نیز هرچند تصویری مشابه فراست در باب دین و عالم معنویت دارد؛ ولی در داستان «سرزمین غم‌زده پرتقال» یادآوری می‌کند که رنج و آوارگی‌ها در مواردی علاوه بر آسایش و راحتی انسان، ایمان و عقیده انسان را از او می‌گیرند تا جایی که می‌گوید من در کودکی، در مدرسه دینی شک داشتم در اینکه خداوند در حقیقت بخواهد انسان را سعادتمند کند:

كنتُ ساعت ذاك أشك في أن هذا الله يُريدُ يُسعدَ البَشَر حقيقه... و كنتُ أشكُ في أن هذا الله يسمعُ كُلَّ شَيْء... وَ يَرَى كُلَّ شَيْء... لم أعد أشكُ في أن الله الَّذِي عرفناه في فلسطين، قد خرجَ منها هو الآخر، و أنه لاجيء من حيث لا أدري، غير قادرٍ على حل مشاكل نفسه، و أننا نحنُ اللاجئِين البَشَر... (کنفانی، ۱۹۷۸: ۴۵-۴۶).^{۲۱}

راوی در این عبارت تردیدش نسبت به خواست و اراده خدا را ناشی از رنج و آوارگی می‌داند نه به خاطر بی‌ایمانی و بی‌دینی او؛ و این آوارگی او را در ورطه شکاکیت نسبت به ذات خدا قرار داده است. نمونه‌ای دیگر از مشکلات و آوارگی‌ها را که تحمل انسان را از او می‌گیرند در سخنان پدر خانواده می‌توان دید، آنگاه که به خاطر فشار تلخی‌ها، بیزاری‌اش از زندگی را چنین با عصبانیت ابراز می‌دارد: «أریڈُ اُنْ أقتلَهُمْ و أریڈُ اُنْ أقتلْ نفسی... أریڈُ اُنْ إنتهی... أریڈُ اُنْ...»^{۲۲} (همان، ۴۸).

دینباوری و فرهنگ معنویت در داستان‌های فراست نسبت به غسان نمود بارزتری دارد. نویسنده این دین‌باوری را هنرمندانه برای مخاطب بیان می‌دارد و توجه جامعه را به سمت آن سوق می‌دهد؛ مثلاً در داستان «مزه انار» قهرمان و شخصیت داستانش «کیمیا» (رزمنده) را بعد از شهادت، دوباره زنده می‌کند و او را بالاتر و برتر از افراد عادی دانسته و عالم معنویت را جلوی چشمان او نشان می‌دهد تا جایی که او ذات واقعی افراد را می‌بیند: «کیمیا صورت پرموی خرس را نگاه کرد و مطمئن شد که چیزهایی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند... همین که نگاهش به خیابان افتاد، بهتش بیشتر شد. سگ دید، میمون هم بود، خوکی هم به چشمش خورد. همه لای جمع می‌لولیدند...» (فراست، ۱۳۹۲: ۷۹). این داستان دلیلی محکم بر تحکیم اعتقادات دینی نویسنده و سبک ذهنی اوست و عبارات زیادی دیده می‌شود که دین‌باوری و معنویت را در ذهن خواننده مجسم می‌کند؛ آن جا که کیمیا برای حلالیت‌طلبی انار به خانه صاحب باغ می‌رود و صاحب باغ او را به خوردن انار وادار می‌کند و می‌گوید: «فعلاً لذت خوردن انار حلال را با ترس از عذاب انار حرام ضایع نکن» (همان، ۱۰۲).

۵. نتیجه

در این پژوهش مجموعه داستان‌های کوتاه غسان کنفانی و قاسمعلی فراست براساس تحلیل جامعه‌شناختی و چارچوب ادبیات تطبیقی تحلیل و نشان داده شد که:

- دو نویسنده در زمینه ادبیات جنگ و مقاومت، با واقعگرایی انتقادی از اوضاع و حوادث تاریخی، اجتماعی جامعه خود انتقاد می‌کنند و به نیروهای مسلح و نظامی جامعه توجه کرده و



از دخالت عوامل بیگانه در جامعه و دشمنانی چون آمریکا و تجاوزهای صهیونیست انتقاد می‌کنند.

- هر دو نویسنده مقام شهادت را می‌ستایند و دشمنان را مستحق نابودی می‌دانند با این تفاوت که فراست به فرزندان شهید هر دو ملت ایران و عراق، دل می‌سوزاند؛ زیرا آنان شیعیانی بوده‌اند که در جنگی ناخواسته و با سبب‌سازی عوامل بیگانه دیگر در برابر هم قرار گرفته‌اند.

- هر دو نویسنده درد و فشارهای روحی انسان را ناشی از ظلم و ستم‌های وارد بر آنان، رنج‌ها، شهادت، آوارگی‌ها و دربه‌دری‌ها بیان می‌کند. فراست همچنین تحولات اجتماعی عصر جدید و نتایج منفی دنیای مدرنیته و فشارهای روحی وارد بر انسان را بازتاب داده است.

- آسیبهای اقتصادی در داستان‌های غسان به شیوه انعکاس فقر، ضعف اقتصادی و مشکلات زندگی بازتاب یافته است. او یهودیان را عامل فقر و بدبختی ملت مظلومش اندمید و آنان را به باد انتقاد می‌گیرد؛ در حالی که در داستان فراست به شکل فاصله طبقاتی بروز پیدا می‌کند.

- شخصیت‌ها و قهرمانان در هر دو داستان، در اشکال و نقش‌های گوناگونی تصویر شده‌اند و تناسب و هماهنگی با حالات درونی خود و عوامل جامعه‌شناختی محیط خود دارند؛ با این تفاوت که حالات درونی و نیز جریان سیال ذهن شخصیت‌های داستان غسان نسبت به داستان‌های فراست بیشتر است و بیشتر شخصیت‌های اصلی او را کودکان و نوجوانان تشکیل می‌دهند، ولی شخصیت‌های فراست بیشتر طبقه بزرگسال هستند.

- هر دو نویسنده، برای یادآوری ابعاد معنوی و الهی و سوق دادن خواننده به سمت معنویات، داستان‌هایشان را با معنویات پیوند می‌دهند؛ اما غسان یادآوری می‌کند که رنج و آوارگی‌ها در مواردی علاوه بر آسایش و راحتی انسان، ایمان و عقیده انسان را از او می‌گیرند. غسان تردید راوی داستان نسبت به اراده خدا را ناشی از رنج و آوارگی می‌داند، نه به خاطر بی‌ایمانی و بی‌دینی او و این آوارگی او را در ورطه شکاکیت نسبت به ذات خدا قرار داده است.

پی‌نوشت‌ها

1. Sociological imagination
2. Gyorgy Lukacs
3. Lucien Goldmann
4. Comparative Literature

۵. این اولین باری بود که این اصطلاح را می‌شنید: «ضعف اعصاب».
۶. کمی توقف کرد از هیچ چیز مطمئن نبود. و چون نمیدانست چه بگوید، دوباره پرسید: ضعف اعصاب است اینجا؟
۷. درست است که این ضعف اعصاب است ولی در اینجا نیست. — پس کجاست؟ — سینه‌اش را نشان داد و با خونسردی گفت: اینجا.
۸. کجای این کار عجیب است؟ وقتی که کسی شلیک میکند حتماً به چیزی شلیک میکند.
۹. و ناگهان او را نشسته در آنجا دیدم. او پیرزنی قوی بود. خودش را در کار و رنج و بینوایی فرسوده بود. دست‌اش را دیدم که مانند هیزم خشک شده و مثل درز دیوار شکاف برداشته بود.
۱۰. مادر را میدیدم که چگونه به من می‌نگریست و در سکوت خود می‌گریست.
۱۱. او در آن حال مانند زمین‌کاوی بود که از کاویدن دل زمین منع شده و از این رو خم شده تا زمین را ببوید... به پرندهای شبیه بود پریده‌بال و سقوط‌کرده... شبیه ملخی بود که پس از پروازی طولانی و سخت از پا درآمده و مرده و بیجان بر ساحلی تفتیده، خشک و بیجان افتاده باشد.
۱۲. فاطمه را دیدم که سرش به جلو آویزان شده بود و قطره‌های خون از لابه‌لای موهای سیاهش روی زمین داغ و رسی میریخت.
۱۳. غزه مانند کسی که در خواب و در برابر کابوس پیچ و تاب می‌خورد، کلافه بود با کوچه‌های تنگ و باریکش که بوی خاصی داشت. و از آن بوی شکست و فقر می‌آمد. و خانه‌هایی مخروب و ساکت داشت.
۱۴. کلاس، خود به تمامی آمیزهای بود از تعداد زیادی از نظایر حمید، خردسالانی که با بیصبری تمام، صدای زنگ آخر را انتظار میکشیدند تا به سوی کوچه‌های پرتافتاده‌های در نواحی ناشناخته و بزرگ دمشق بشتابند و در شامگاه با زمان مبارزه کنند تا مگر پول شام را به دست آورند.
۱۵. من در وسط خیابان شاهد بودم که آنها وحشیانه دست به غارت زیورآلات پیرزنان و دختران جوان می‌زدند. و صهیونیست‌های زن سبزه‌رو وحشیت‌ر بوده و این کار را با شوق خاصی انجام می‌دادند.
۱۶. با چشم خود دیدم که چگونه سرباز به سینه پیرزن لگد زد و او را به پشت به زمین انداخت و خون از صورتش سرازیر شد. بعد از آن هم خوب دیدم که دهانه هفت تیر را روی سینه‌اش قرار داد و یک گلوله شلیک کرد.

17. Sacramento



۱۸. من تغییر عقیده داده‌ام. نمی‌خواهم تو را در کشوری سرسبز و پرآب با چهره‌های زیبا که برایم نوشتی دنبال کنم. بلکه در اینجا (غزه) خواهم ماند و هرگز پشیمان نمی‌شوم.
۱۹. آن احساس غریبی که هنگام ترک غزه داشتی، آن احساس کوچک باید در درونت برانگیخته شود. باید آن را جست‌وجو کنی تا خود را بیابی در اینجا (غزه) بین ویرانی‌ها و شکست و ستم‌ها...
۲۰. نادیا (برادرزاده‌ی راوی) را خیلی دوست می‌داشتم. نادیا و همه‌ی کودکان نسل او را که شیر شکست نوشیده بودند و آنقدر به آوارگی و سرگردانی عادت کرده بودند که زندگی آرام و سالم به نظرشان، نوعی بینظمی اجتماعی و تجملات بود.
۲۱. من در آن هنگام شک داشتم در اینکه خدا حقیقتاً بخواهد انسان را خوشبخت کند و شک داشتم در اینکه خدا می‌شنود و می‌بیند و شک داشتم در اینکه خدایی که در فلسطین او را شناختیم، دوباره از آن خارج شود. او آواره است و نمی‌دانم نسبت به حل مشکلات خودش ناتوان است و همانا ما آوارگان بشریم.
۲۲. می‌خواهم آنان (فرزندان) را بکشم. می‌خواهم خودم را بکشم. می‌خواهم به همه چیز پایان دهم. می‌خواهم...

منابع

- ادهمی، جمال و همکاران (۱۳۹۰). «نقد جامعه‌شناختی رمان سفر محمود دولت‌آبادی». «زبان و ادبیات فارسی» (دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج). س ۳. ش ۷. صص ۳۵-۵۴.
- الغنوشی، راشد (۱۳۷۰). مسئله فلسطین و ماهیت طرح صهیونیست. ترجمه خسروشاهی. قم: پارس بوک.
- ترابی، علیاکبر (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی. تهران: فروغ آزادی.
- حسینی، سیدرضا (۱۳۸۷). مکتب‌های ادبی. ج ۱-۲. چ ۱۵، تهران: نگاه.
- سیگر، لیندا (۱۳۸۸). خلق شخصیت. ترجمه مسعود مدنی. تهران: رهروان پویش.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۵). نقد ادبی. تهران: میترا.
- صالحی، پیمان و پروین خلیلی (۱۳۹۴). «بررسی رمان الشخاز نجیب محفوظ و اشک سبلان ابراهیم دارابی از منظر نقد جامعه‌شناختی». کاوشنامه ادبیات تطبیقی (دانشگاه رازی کرمانشاه). س ۵. ش ۱۸. صص ۱۰۰-۱۲۰.
- فراست، قاسمعلی (۱۳۹۲). «فقط عاشق، زبان عاشق را می‌فهمد». چ ۲. تهران: قدیانی.
- کنفانی، غسان (۱۹۷۵). ارض البرتقال الحزین. الطبعة الرابعة. بیروت: مؤسسة الأبحاث العربیة.
- _____ (۱۹۸۷). موت سریر رقم ۱۲. الطبعة الرابعة. بیروت- لبنان: مؤسسة الأبحاث العربیة.
- _____ (۱۳۵۶). با شاخه‌های زیتون. علیرضا نوری‌زاده. تهران: چکیده.

- _____ (۱۳۹۱). بچه‌های فلسطین. ترجمه فاطمه باغستانی. چ ۱. تهران: روایت فتح.
- گلدمن، لوسین (۱۳۸۰). جامعه، فرهنگ، ادبیات. ترجمه محمدجعفر پوینده. تهران: چشمه.
- ولک، رنه و آوستن وارن (۱۳۸۲). نظریه ادبیات. ترجمه موحد و مهاجر. تهران: علمی و فرهنگی.